

## بختیاری در گذشته دور

پژمان بختیاری

۲

در شماره گذشته با استفاده از وقایع پراکنده در تاریخ ایران باستان بعرض رسید که عنوان قبیله بختیاری از نام باختر گرفته شده و باختر ناحیتی بوده است میان ماد و پارس و آشور اما بهتر بود بگوئیم میان ماد و پارس و آشور و سگاهای اروپائی ، به بیان دیگر از نسوی رود «تانا ایس» «دن» فعلی تاخوزستان .

بدیهی است چنین ناحیت یا کشوری نیمه مستقل بویژه در آن روزگاری نمیتوانست مستمراً دوام یافته و وحدت و موجودیت خود را حفظ کند از اینرو مردم آندیار گاه طغیان میکردند زمانی تسلیم میشدند نوبتی بوسیله سکاها بسمت جنوب رانده گشته گاهی از فشار قوای دولتی روی بشمال مینهادند بالاخره روزی تجزیه و منقسم بدو یا چند قسمت میشدند از جمله در زمان مهرداد اشکانی چنین واقعه ای رخ داد اما محل آن حادثه را در باختر ( شاید ساختگی و غیر حقیقی ) یعنی شمال شرقی امپراتوری ایران گفته اند .

چنین بنظر میرسد که در اوایل دوران سلسله نجیب هخامنشی باختر جنوبی اثر جدی نداشته است و از دخالت آنان در حوادث کشور سخنی نمیرود و هر چه میگویند از باختر شمالی واقع در قفقاز است اما در هر حال این ایالت وسیع و پر طول از آغاز تاریخ ایران وجود داشته است بدلیل آنکه در زمان کوروش کبیر یعنی همان روزگاری که دلایل متعددی راجع بسکونت آنان در بختیاری کنونی در دست است و برخی از آنها نیز بعرض رسید، باختریان بایاری سکاها یعنی اقوام آریائی ماوراء قفقاز و آنسوی رود

«دن» علم طغیان برافراشتند و چون آگاهی یافتند که شهریار پارس داماد «ایخ توویگو» آخرین فرمانروای (ماد) است بی‌درنگ اسلحه‌ها را زمین گذاشتند اما سکاها تمکین نکردند تا «آمورگس» پادشاه آنان اسیر شد و بالاخره با کورش صلح کرده دوست شدند ص ۱۶۸ تاریخ ایران باستان .

بزودی خواهیم دید که سکاها در زمان حکومت «ماد» ها نیز همواره مزاحم ایران و همچنین آشور بوده اند .

در حال باختر شمالی در دوره های بعدی بویژه از زمان حمله اسکندر بی‌حد خیلی بیش از باختر جنوبی در تاریخ داخل بوده نام برده میشوند و در این ادوار است که ما می بینیم که آن قوم دارای استقلال داخلی بوده پای تختی داشته اند که بر کنار رود باختر و سراسر قرار گرفته و باختر نامیده می‌شده است .

یکی از ولایات مشهور باختر «سغدیان» یا سغد نام داشته و مرکز حکومتی آن، شهر «مرکند» بوده است هم در این شهر است که رسولان سکاها ی اروپائی با سفرای مقدونی مبادله میشوند و «پریداس» سردار یونانی از طرف اسکندر با آنان اختار میکند که : «بی اجازه اسکندر از این رود تا نا ایس که سرحد آنهاست باین طرف ( یعنی بطرف آسیا ) نگذردند .

این شخص ( مقصود پریداس است ) مأمور بود مملکت سکاها را بوغاز بسفر تقشیش کرده نتیجه تحقیقات را به اسکندر عرضه دارد « ص ۱۷۰۲

قدری پائین تر آنجا که «آریا» مورخ درباره رود تا نا ایس صحبت می‌دارد مؤلف محترم مینویسد : «کنت کورث چنین توضیحی نمیدهد ولی چون لااقل دو قرن بعد از آریان میزیسته‌ابد مقصود او هم از تا نا ایس رود سیحون بوده است» ص ۱۷۰۲

اما برای اینکه بدانیم تا نا ایس رود سیحون نبوده است قبلاً بمطالب دیگر رجوع و سپس در این موضوع صحبت کنیم .

رسول سکاها به اسکندر میگوید : «ما پادشاهان سوریه و ماد و پارس را مغلوب ساختیم و راه خود را تا مصر باز کردیم ..... ما بر دروازه آسیا جای گرفته ایم ، فقط

تا نایس مارا از باختر جدا میکنند . از آن طرف تا نایس مساکن ما تا « تراکیه » امتداد دارد چنانکه گویند تراکیه با مقدونیه هم حد است حالا برتست که فکر کنی، با ما یعنی هم حد و مملکت باید<sup>۱</sup> دوست باشی یا دشمن باشی» ص ۱۷۱۳-۱۴

اکنون باید دید چگونه رود تا نایس یعنی رود «دن» میتواند سیحون باشد آیا اینطرف سیحون خود در قلب آسیا جای دارد؟ آیا پریداس میتواند از کنار سیحون تا بوغاز بسفر (بین دریای سیاه و مرمره) را تقشیش کند؟ آیا سکاها یا ماوراء سیحون یعنی دشتهای سیری میتوانند اند پادشاهان سوریه و ماد و پارس را مغلوب و راه خود را تا مصر باز کنند؟ آیا سیحون دروازه آسیاست؟ آیا مسکن سکاها آن طرف سیحون با تراکیه و بالاخره با مقدونیه هم حد است؟

با این توضیحات گویا مسأله رود تا نایس که نویسندگان قدیم گفته اند بدریای « یالوس اوتید » یعنی آروف میریزد روشن گشته دانسته شد که مقصود رود « دن » است نه سیحون از اینرو باختر در قفقاز بوده نه در شمال افغانستان و سکاها در شمال باختر جای داشته اند چنانکه در زمان هورخ شتراز راه قفقاز بکشور ماد حمله کرده لشکر پادشاه ماد را در کنار دریاچه اورمیه<sup>۲</sup> شکست دادند و از آن پس مدت ۲۸ سال بر مملکت ماد استیلا داشتند تا سرانجام با وسایلی از ایران رانده شدند ۵۱۵ قبل از میلاد.

باری باختر در زمان اسکندر بزرگ زمینهای اطلاق میشده که در قفقاز بوده است و مورخان با وضوح تمام موقع و مکان باختر و باختریان را تعریف می کنند از جمله آریا گوید :

« اسکندر آمین تاس را باده هزار پیاده و سه هزار پیاده سوار در باختر برای حفظ امنیت گذاشت و خود با تمام قوا عازم هند شد<sup>۳</sup> در مدت ده روز از کوه پاریا میزاد ( بقول آریان قفقاز ) گذشت ص ۱۷۶۴

۱ - یعنی باختر و مقدونیه . پثرمان

۲ - که بغلط اورمیه میگفتند و اکنون رضائیه نام دارد

۳ - از این هند منظور شبه قاره هند حتی هند غربی یا پاکستان هم نیست پثرمان

و حق با مورخ مذکور است چون کوه پارایامیزاد جز جبال قفقاز نیست زیرا که دیودور سیسیلی نیز میگوید «پارایامیز زیردب اکبر و اصغرست» ص ۱۶۸۷. پایتخت باختر هم باختر نام دارد و در پای کوه پارایامیزا دست ورود باختر و س از شهر میگذرد. ص ۱۶۹۳.

کنت کورث هم در بحث جغرافیائی قسمتی از آسیا مینویسد: «اما از ایالات جنوبی، نخستین از سلسله جبال قفقاز بطرف جنوب هندست (دیودور هم کوههای پارایامیز یا شمال افغانستان را از سلسله جبال هند میدانسته م.)» ۱۹۸۳ کلمه هند موجب اشتباه مؤلف گرانمایه شده است.

دیودور گوید «اسکندر در مدت ۱۶ روز، عرض آنرا طی کرد تا به ماد رسید» ص ۱۶۸۸

مرحوم مؤلف چون کوههای پارایامیز را هندو کش میدانسته این گفته را در صفحه بعدش دیداً تخطئه کرده بالاخره مینویسد «ماد کجا افغانستان کجا» و بالاخره مسیری برای رفتن اسکندر به افغانستان و باختر ترسیم میفرماید؟ آیا صریحاً حدود ولایت پارایامیزاد را اینطور بیان میکند: «این صفحه از طرف شمال منطقه منجمد بود از سمت مغرب باختر و از طرف جنوب دریای هند» ص ۱۶۸۷

«اسکندر مایل بود کنار تانایس (سیحون) شهری بسازد ولی خبرهای اغتشاش سغد و باختر باورسید ..... به کراتر امر کرد شهر کورش را محاصره کند و خود او بقول آریان شهر غزه را محاصره کرده گرفت و آنرا از بیخ و بن برافکند» ص ۱۷۰-۴ «بودن این شهر در کنار سیحون نشان میدهد که کورش تا اینجا هارانده و این صفحات را مطیع کرده است م.» ص ۱۷۰۵

منظور مؤلف فقید باریک‌گرا نبات نام تانایس بر سیحون است و شهر کورش یا بقول یونانیان «کوروپولیس» رادر جایی تصور فرموده است که نه تنها کورش بدانجا رفت بلکه استیلای داریوش کبیر هم بر سواحل سیحون کاملاً مسلم نیست از این گذشته

محاصره غزه بر ساحل مدیترانه و تسخیر کورولیس بر کنار سیحون نمیتواند توأم باشد نه لشکریان نسبته محدود و معدود اسکندر بلکه بقول معروف لشکریان سلم و تورهم نمیتوانستند چنین فروت پهنآوری را اداره کنند .

از این رو باید قبول کرد که شهر کورش در قفقاز (شاید جنوبی) و با احتمال قوی بر کنار رود «کر» جای داشته چه این رود هم مانند رود کردرفارس بنام شاهنشاه بزرگ هخامنشی خوانده میشد و رود مذکور به رود ارس می پیوندد . ضمناً گفته شود که برخی از مورخان و جغرافیا نویسان بحر خزر را دریای هند میخواندند .

از خوانندگان محترم معذرت میخواهم که برای مدلل کردن وجود ایالت باختر در شمال غربی ایران اینقدر حاشیه رفته و از اصل موضوع دور افتادم معذرتا اشاره به يك نکته دیگر را هم ضروری میدانم و آن معنی کلمه « باختر » است که اکثراً بجای کلمه مغرب بکار رفته است و با این معنی معلوم میشود که ایالت باختر در مشرق ایران نبوده است اما صورت و معنای اصلی آن واژه « اپاختر » بمعنی شمال است و میدانیم که باختر در شمال ایران جای داشته بنا بر این نام باختر در این ناحیه بهتر میچسبد تا سواحل سیحون که از لحاظ عرض جغرافیائی حالت کامل شمالی بودن را فاقد است و از آنجا که آریان ایالت باختر را حد غربی پاراپامیزاد میدانسته بنظر میرسد که باختر بدریای سیاه دست نداشته یا لااقل در قستهای شمالی بآن نمیرسیده .

ظاهراً اقوام داهی که در اوستا «دا» گفته شده و در شمال قفقاز میزیسته اند ، باختری یاسکائی تابع باختر بوده اند ولی هرودوت نیز آنرا از قبایل پارسی شمرده و گویا اشتباه کرده است . طوائف باختریان بایاری این طایفه در مقابل پیشرفت اسکندر مانع بزرگی شده بود و غارتگر مقدونی پیوسته باشورشهای باختر و سغدیان و دیگر نواحی آن دیار مواجه میشده . آریان می نویسد : « بسوس با بیست هزار سواره باختری و سواران داهی که در اینطرف رود تانا ایس سکنی داشتند صفحاتی را که پائین کوه قفقاز بودعاری از هر گونه آذوقه میکردند تا اسکندر نتواند در این صفحات حرکت نماید ( از این

عبارت استنباط میشود که اوهم سیحون را رود دن میدانسته ) » ص ۱۶۹۳

سرانجام بسوس با دسیسه نزدیکترین دوستش سپی تامن ودستیاری داتافرن

و کامن اسیر و با اسکندر تسلیم شد. اگر چه او پادشاه خود خیانت کرده ویرا بقتل رسانده بود و بایستی بجزین روزی برسد اما بدسیسه گران سخنی گفت که ما میتوانیم علت ناکامیهای داریوش سیوم و دیگر جان بازان ایرانی را در آن مندرج بینیم. او به سپی تامن گفت: « بدانید که کار شما مساعدتی است با اسکندر، دشمنان او همیشه برای فتح او کار کرده اند.» ص ۱۶۹۸

راست است که بسوس خیانت ورزید ولی گویایی توجیهی و شاید بی اعتنائی داریوش باند رزهای شخص او موجب کدورت گشته و بتصور اینکه اگر داریوش نباشد او نمیتواند بانام اردشیر بر تخت شهرباری نشسته و از پیشرفت دشمن جلوگیری کند مبادرت بآن جنایت کرده باشد چه در موقعی که در باختربخت نشست در مجلس مشاوره گفت « داریوش از فنون جنگ بی بهره بود و مرتکب خطاهای عظیم شد از جمله اینکه وی در تنگناهای جبال کیلیکیه سپاهیان انبوه ایران را متمرکز ساخت و قوه تحرك دلیران و جان بازان را از میان برد در حالی که بایستی عقب نشسته مقدونیها را بجایهای سخت بکشاند و از رودها و تنگه های کوهها چنان استفاده کند که مقدونیان نه راه پس داشته باشند نه راه پیش و این حرف کاملاً صحیح بوده است» ص ۱۶۹۰

اگر چه مدرکهای کافی برای نشان دادن مکان واقعی سفد باختر عرض شد اما از آنجا که باردیگر در شرح لشکر کشی بسوی مؤلف فقید رود تا نائیس راسیحون خوانده و بر آریان خرده گرفته اند بموضوع دیگری اشاره می کنیم.

« اسکندر که بدرون ایالت سفد میرفت تا آنرا بکلی نابود کند بشهر کوچکی رسید که مسکن برانخیدها بود اینها مردمی بودند که چون خشایارشا از یونان مراجعت کرد شهر میلث را ترك کرده در اینجا بامر شاه مزبور توطن اختیار کردند» ص ۱۶۹۹ بدیهی است که خشایارشا جماعتی را که بخاطر او از دیار خود دست کشیده بودند بایران نمی آورد تا آنها را بدورترین مرز کشور بفرستد ( بنا بر این باردیگر تأیید میشود که سفد در مغرب ایران بوده است) بهر حال اسکندر با وحشی گری عجیبی کلیه سکنه بی گناه شهر را بجرمی که پدرانشان مرتکب شده بودند از دم شمشیر گسذرائید چنانکه کنت کورث گوید «نه وحدت زبان شقاوت جلادان را سکونت بخشید نه لباس مقدسی

که درخواست کنندگان برانخیزدها پوشیده بودند و نه تضرع و زرای آنها، زن و مرد کوچک و بزرگ، پیرو برنا از دم شمشیر گذشتند بعد اسکندر امر کرد خودشهر را نابود کنند» ص ۱۷۰۰

با احتمال قوی مورخان قدیم و جغرافی نویسان روزگاران گذشته اصراری نداشته اند که فتوحات اسکندرا تا کنارسیحون و هندوستان برسانند و در طی هشت سال آنهمه جنگها و ایرانیها و شهرسازیهها را با ونسبت بدهند اما توضیح کنندگان اروپائی که مقتون نام اسکندر ملعون<sup>۱</sup> شده بودند کاسه از آتش گرمتر گشته اسامی مندرج در آن تواریخ را با هزار وصله و سریش بریش نقاط دیگر بستند، باخترا از شرق بغرب بردند و سغد را هم از دنبال با آنجا کشاندند رود دن را سیحون خواندند نام کوههای قفقاز را برجبال هندو کش نهادند در بند بهر خزر را بداخل ایران آوردند، پایتخت سغدیان یعنی شهر مرگند را یکجا در کنار رود سند جای دادند ص ۱۸۳۳ و در جای دیگر آنرا با شهر سمرقند یکی دانستند.

« مرگند را بعضی با سمرقند کنونی منطبق میدانند آریان گوید همانجا که پایتخت سغدیان بود. کنت کورث نوشته . . . . . دور دیوار این شهر هفتاد استاد بود (دوفر سنک) اسکندر تمام آبادهای اطراف آنرا غارت کرد» ص ۱۷۹۱-۲

در آغاز همین مقاله خواندیم که نمایندگان سکاها ساکن آن طرف تانائیس در شهر مرگند با سفرای مقدونی مبادله شدند. آیا معقولست بگوئیم نمایندگان سکاها که اسکندر را قابل اعتنی نمیدانستند (چنانکه خواهیم دید) از دیار خود راهی چنین دور را به پیمایند تا در سمرقند با سفرای یونانی مبادله شوند؟

این دخل و تصرفها بجائی رسید که حتی مرحوم مشیرالدوله آنمرد شریف پاکدامن میهن پرست متوجه نشده بنقل آنها مباردت ورزیده است چه شادروان پیرنیا در اواخر عمر مفید و پر خیر و برکت خویش بنوشتن تاریخی برای مدارس و نیز تاریخهای ایران باستان در یک جلد و ایران باستانی در سه مجلد اشتغال ورزیدند بدیهی است که فرصت

۱- در تواریخ قدیم و روزگار ساسانیان او را اسکندر کجستک، یعنی ملعون میخواندند

و فردوسی نیز او را بالقب و صفت «بدگنشت» نام میبرد.

توجه عمیق یا بهتر بگوییم تردید در تمام نوشته های مورخان عهد قدیم که با سنه اروپائی ترجمه و تحریف شده بود نداشته نمیتوانستند در آنها تصرف نمایند و همین فقدان فرصت بود که نگذاشت کار عظیم آن بزرگوار بیایان رسد و تاریخ روزگار ساسانی به تحریر درآید .

امیدواریم هیأت جدیدی که از طرف شاهنشاه آریا مهر مأمور تألیف تاریخ ایران شده یامی شود تنها به ترجمه تواریخ قدیم (هرودت، آریان، دیودور، کنت کورث و غیره) اعتماد ننموده تا حد امکان عین تاریخهای یونانی، روسی و ارمنی را نیز مطالعه کنند تا هر جا بنام باختیر خوردند کلمه بلخرا هم بر آن مزید نفرمایند یا نام هیرکانی را به گران مبدل سازند خلاصه آنکه در جزئیات نوشته ها غور نمایند و بصرف آنکه فلان نوشته از عهد قدیم است آنرا وحی منزل نپندارند .

نا تمام



علی باقرزاده (بقا)

بیاد وطن

چو شمع سوخته رفتم زانجمن بیرون  
شدم زجمع هزاران خوش سخن بیرون  
بسر دویدم و گسردیدم ازجمن بیرون  
زبزم فرخ یاران مؤتمن بیرون  
زمرز خالق دادار ذوالمنن بیرون  
جهان ببین و منه یای از وطن بیرون  
که یاد او نرود از ضمیر من بیرون  
که هیچگاه نرفتی زخویشتن بیرون «  
وین - مرداد ۱۳۴۴

چو اشک دیده بیفنادم از وطن بیرون  
چو عندلیب خزان دیده بادلی محزون  
چو برگ زرد به نیروی تازیانه باد  
دریغ و درد که دست زمانه افکندم  
بلطف دوست پناه آورم که نتوان رفت  
نگویمت که بمزلت نشین، چو مردم چشم  
شنیده ام غزلی خوش ز قهرمان (۱) سخن  
« هوای سیرو سفر داشتن خطاست ترا